

# علم أصول الفقه

۱۱-۷-۹۱ مبادئ مختص تصديقي ۹

دراسات الاستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

- بر اساس این مطالب در نظر گادامر آنجایی مفاهمه پیدا می شود که افق معنایی دو طرف مفاهمه، منطقه‌ی اشتراکی داشته باشد.
- اگر دو نفر که می خواهند فهم‌هایشان را به همدیگر انتقال دهند، کاملاً در دو نقطه‌ی متفاوت باشند و هیچ نقطه‌ی مشترکی نداشته باشند، اصلاً مفاهمه صورت نمی‌گیرد.

- این گفته‌ی گادامر در مَثَل شبیه زاویه‌ی دید ما در عالم مادی است. اگر در همین عالم مادی به هم نزدیک باشیم و زاویه‌ی دیدمان اختلاف کمی داشته باشد، تفاوت منظرمان چندان نیست؛ اگرچه ممکن است تفاوتی وجود داشته باشد.
- اما اگر فاصله‌ی تقاطعی که قرار داریم، زیاد باشد، تفاوت دیدمان نیز زیاد خواهد شد به گونه‌ای که ممکن است برخی از ما اصلاً قدرت دیدن چیزی که دیگران در فاصله‌ی دورتر از ما مشاهده می‌کنند، نداشته باشیم.

- البته از نگاه گادامر دو فردی که افق معنایی نزدیک به هم دارند و قهراً دارای نقطه‌ی مشترک هستند، در همین افق مشترک هم ضرورتاً یک برداشت و یک فهم ندارند.
- مثل دو نفر که به یک چیز می‌نگرند؛ اما از دو زاویه و دو نقطه نگاه می‌کنند. این دو نفر حتی همه‌ی آن چیزی که با هم می‌بینند ضرورتاً مثل هم نمی‌بینند.
- بنابراین این دو اضافه بر این که ممکن است چیزهایی ببینند که دیگری نمی‌بیند، در نقطه‌ی مشترک نیز دید یکسانی ندارند.

- با این وصف از یک سو، متن یک امر ایستا نیست؛ بلکه بیانگر افق معنایی مؤلف و بیانگر فهم او است که بر بستر یک سری پیش فرض‌ها و پیش فهم‌ها شکل گرفته است. و از سوی دیگر خواننده نیز دارای افق معنایی است.

- اگر افق معنای خواننده با افق معنایی متن هیچ همپوشانی نداشته باشد، خواننده اصلاً نمی‌تواند با متن ارتباط برقرار کند. اما حتی اگر نقطه‌ی اشتراکی نیز وجود داشته باشد، باز فهم خواننده و فهم مؤلف متن در آن نقطه‌ی مشترک یکسان نیست، به خصوص هر قدر فاصله‌ی فرهنگی مؤلف از خواننده بیشتر باشد، تفاوت عمیق‌تر خواهد شد.

- بنابراین اگر کتابی از یکی از جادوگران آفریقایی که در هزار سال پیش می‌زیسته، در دست داشته باشیم، با فرهنگ خاص خود در امروز هیچ چیز از او نمی‌فهمیم. اما اگر کتابی از یکی از معاصران خویش مطالعه کنیم مسأله به گونه‌ای دیگر است.

- هر قدر افق معنایی نزدیک-تری به مؤلف داشته باشیم، فهم ما به او نزدیک-تر خواهد شد. مثلاً در صورتی که مؤلف مسلمان باشد و خواننده نیز مسلمان باشد افق معنایی نزدیک-تری دارند تا آن صورتی که دین آن دو تفاوت داشته باشد و باز اگر هر دو مسلمان شیعه باشند، افق معنایی نزدیک-تری دارند تا آن صورتی که یکی شیعه و دیگری سنی باشد و... .



- ناگفته پیدا است که مقصود گادامر و پیروان او و یا کسانی که به نحوی تحت تأثیر گادامر هستند، فقط اختلاف نظر و اختلاف سلیقه‌ی انسان‌ها نیست. چه این مطلب امر جدیدی نیست. به هر حال آدم‌ها با هم اختلاف نظر و اختلاف سلیقه دارند؛ یک چیزی برای یک گروهی مقدس و برای گروه دیگر غیر مقدس است، چیزی برای قومی ارزشمند و نزد قوم دیگر بی‌ارزش است. این اختلافات در سلیقه همیشه وجود داشته و دارد.

- مثلاً بودایی‌ها فیل را حیوان مقدسی می‌دانند و هر چه را می‌خرند و یا قصد تبرک آن را دارند، زیر شکم فیل می‌مالند تا متبرک شود یا فیل را روی سکویی می‌گذارند تا انسان‌ها با گذر از زیر آن سکو، تبرک شوند. اما این امر در نزد ما مسأله‌ی خنده داری است و برای ما فیل با بقیه‌ی حیوانات در یک ردیف قرار دارد.

- در بحث قرائت‌های مختلف دین نیز که امروزه بسیار مطرح می‌گردد و معمولاً هرمنوتیک‌های نسبی گرا به کار می‌برند، همین گونه است. آنجا هم فقط صرف اختلاف سلیقه بین دو فرد مطرح نیست. بلکه مقصود اصلی این است که عواملی باعث اختلاف فهم افراد می‌شود. یک سری عوامل باعث می‌شود که یکی به یک گونه تفکر و اندیشه داشته باشد و یک سری عوامل دیگر باعث فهمی متفاوت در شخص دوم و... می‌شود؛ به گونه‌ای که اصلاً هیچ یک از این انسان‌ها نمی‌تواند همانند دیگری بفهمد.

- در نظر گادامر هیچ یک از ما نمی‌توانیم سنت خود را به سنت دیگری تبدیل کنیم. پس یک ایرانی شیعی که ارزش‌های بودایی را به مسخره می‌گیرد، سنتی متفاوت با او دارد. در نتیجه دارای فهم متفاوتی نیز هست.
- اما هم او هر قدر فرهنگ بودایی را مطالعه کند و دیدگاه متفاوتی نسبت به بودا پیدا نماید، باز هیچ گاه فهم او با فهم فردی که در یک خانواده‌ی بودایی در تایلند به دنیا آمده، یکسان نخواهد شد.

- به همین دلیل گادامر در مورد رساله‌ی خویش که درباره‌ی افلاطون است، چنین می‌گوید:
- من خیلی روی آثار و اندیشه‌های افلاطون کار کردم. ولی به هر حال من که در قرن بیستم زندگی می‌کنم، به افلاطون نگاه کرده‌ام و همه‌ی تفسیرهای من از افلاطون، تفسیر یک قرن بیستمی از مفاهیم افلاطون است.

- گادامر با این بحث نتیجه می‌گیرد که اصلاً فاصله‌ی بین خواننده‌ی متن و متن (و یا به تعبیر دیگر مفسر و متن) پر شدنی نیست. هرگز خواننده به فهمی که نویسنده دارد، نمی‌رسد. پس آنچه قبلی‌ها همچون دیلتای، شلایرماخر و دیگران مطرح کرده‌اند، نه مفید است نه ممکن.

- آنها می گفتند: ما باید خود را به نویسندہ نزدیک کنیم تا مثل او بفہمیم. گادامر معتقد است نہ چنین چیزی ضرورت و فایده‌ای دارد و نہ اصلاً ممکن است. خوانندہ ہر کاری بکند، گرفتار سنت خویش است و نمی تواند فہمی دقیقاً منطبق با دیگری داشته باشد.

- بنابراین در نظر گادامر یک متن به تعداد گوینده و شنوندگان معنا دارد. چون هر یک از آنان با سنت خودشان به تفسیر متن می‌پردازند. او معتقد است همه‌ی کار ما در عالم تفسیر کردن است. در نظر او منطق فهم، تفسیر است.



- به خلاف دیلتای که می‌گفت: ما در علوم طبیعی تجربه و توصیف می‌کنیم و در علوم انسانی به تفسیر می‌پردازیم و از هرمنوتیک بهره می‌گیریم، گادامر می‌گوید: ما هر کاری که می‌کنیم، تفسیر است. در فیزیک و علوم طبیعی نیز تفسیر می‌کنیم. ما در آنجا پدیده‌هایی را بر اساس دانش و پیش فرض و پیش فهم خودمان به شکل خاصی معنا می‌کنیم.
- در واقع گادامر می‌خواهد از اینجا به پلورالیسم برسد. اساس صحبت گادامر این است که یک حقیقت مطلق وجود ندارد. حقایق نسبی‌اند و هر کس با سنت خویش خطی از آن را داشته یا دارد.

- Tradiation .

- . پلورالیسم به اشکال مختلفی قابل تفسیر است، یکی از مبانی پلورالیسم، هرمنوتیک نسبی گرا است.